



تقريرات دروس خارج فقه

حضرت آيت الله سيد محمد رضا مدرس طباطبائي يزدي (دامت برکاته)

سال تحصيلي ۱۴۰۱-۰۲

جلسه هشتاد و ششم؛ سه شنبه ۱۴۰۲/۲/۱۹ (جلسه بیست و دوم فقه معاصر خلق پول - ویرایش اولیه)

مناقشة سيد خويي در کلام سيد يزدي عليه السلام

سيد خويي^۱ می فرماید: اين کلام سيد يزدي عليه السلام [که حواله بر بریء را تشبيه به حواله بر مديون کردند]

۱. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳۱، ص ۵۱۹:

بل الأقوى ما ذهب إليه المشهور من توقف الشغل على الأداء.

و تفصيل الكلام في المقام: إنَّ الحوالة قد تكون على مشغول الذمة بمثل ما أُحيل عليه، و قد تكون على البريء.

ففي الأول: لا إشكال و لا خلاف في اشتغال ذمة المحال عليه للمحال، و انتقال الدين من ذمة المحيل إلى ذمة المحال عليه بمجرد الحوالة، كما

لا إشكال في براءة ذمة المحال عليه للمحيل بمجردھا، فلا يكون له الرجوع بالمال عليه، لا انتقال ما كان له في ذمته إلى ملكية المحال.

و بعبارة اخرى: إنَّ الدين لما كان ديناً واحداً غير متعدد، لم يمكن فرض المحال عليه مديناً للمحيل و المحال معاً، بل هو مدين لأحدهما خاصة

على النحو الذي ذكرناه، أعني للمحيل قبل الحوالة، و للمحال بعدها.

و في الثاني: فإن رفض المحال عليه الحوالة أو قبلها و لكن قلنا بفساد الحوالة على البريء، فلا ينبغي الإشكال في عدم اشتغال ذمة المحال عليه

للمحال و عدم اشتغال ذمة المحيل له المحال عليه. و إن قلنا بصحتها على البريء كما هو الصحيح و قبل المحال عليه الحوالة، فلا إشكال في اشتغال

ذمة المحال عليه للمحال بمجرد قبوله للحوالة، فيجوز له الرجوع عليه و مطالبته بها.

و إنما الكلام في اشتغال ذمة المحيل حينئذٍ للمحال عليه، و جواز رجوعه عليه بمجرد الحوالة و قبل الأداء. فالمشهور العدم، إلا أنَّ الماتن (قدس

سره) قد اختار جواز الرجوع عليه، بدعوى أنَّ اشتغال ذمة المحال عليه للمحال لا يكون مجاناً، بل لا بدَّ و أن يقابله اشتغال ذمة المحيل له. لكنَّ

الصحيح ما ذهب إليه المشهور. فإنَّ اشتغال الذمة يحتاج إلى الدليل، و مجرد لزوم المجانية في اشتغال ذمة المحال عليه للمحال، لا يصلح دليلاً

لإثبات اشتغال ذمة المحيل للمحال عليه، بعد أن لم يكن يترتب عليه أيُّ ضرر أو نقص مالي بالنسبة إليه المحال عليه قبل الأداء في الخارج، إذ

الضرر إنما يترتب على أدائه للمال، حيث يستلزم ذلك نقصاً في ماله مستنداً إلى أمر المحيل، فيصحُّ له الرجوع عليه لكونه من موجبات الضمان

بالسيرة العقلانية القطعية، على ما تقدّم بيانه غير مرة.

و الحاصل أنه ما لم يؤدَّ المحال عليه الحوالة خارجاً، لا يصحُّ له الرجوع على المحيل و مطالبته بها، نظراً لعدم تحقق الخسران و النقص المالي له،

و عدم الدليل على اقتضاء مجزؤ الأمر الضمان، فإنَّ السيرة إنما ثبتت في خصوص ما لو أدى المأمور ما أمر به و تحلَّ الخسران نتيجة الأمر.

و بعبارة اخرى: إنَّ اشتغال الذمة يحتاج إلى الدليل من نصِّ أو سيرة أو معاوضة تقتضي ذلك، و حيث إنه لا شيء منها موجود بالقياس إلى

درست نیست و بین این دو تفاوت وجود دارد. حاصل فرمایش ایشان چنین است:

در جایی که محال^{علیه} بدهکار به محیل باشد، یک دین ثابتی وجود دارد و علی الفرض همان یک دین منتقل به محتال می شود؛ به این معنا که محتال مالک ذمه^{علیه} محال^{علیه} - یعنی بانک در مثال ما - می شود و وقتی محتال مالک ذمه^{علیه} او شد دیگر معنا ندارد که محیل همچنان مالک ذمه^{علیه} او باشد؛ چراکه بیش از یک دین وجود نداشته است. بنابراین محیل دیگر مالک نیست و لامحاله وقتی محیل مالک نبود و تمام اختیار آن دین به دست محتال بود، لذا اگر محتال ذمه^{علیه} محال^{علیه} را ابراء کند و یا کمتر بگیرد، خود محال^{علیه} مالک می شود و دیگر محیل حق رجوع به او را ندارد.

به تعبیر دیگر محیل وقتی محتال را حواله^{علیه} به بانک می دهد و محتال هم قبول می کند - و رضایت محال^{علیه} هم طبق مبنای ایشان در صورتی که بدهکار باشد اصلاً شرط نیست - لامحاله محتال به جای اینکه مالک ذمه^{علیه} محیل باشد، مالک ذمه^{علیه} محال^{علیه} می شود. و چون علی الفرض محال^{علیه} یک دین بیشتر نداشته، لذا مالک آن دین یا محیل است یا محتال. و از آنجا که با حواله، محتال مالک ذمه^{علیه} او شده، دیگر معنا ندارد که محیل مالک باشد. وقتی که معنا نداشت لامحاله اگر محتال ابراء کرد یا کمتر گرفت، محال^{علیه} مالک می شود و محال^{علیه} هم چون بدهکار به محیل بوده، روشن است که دیگر نمی تواند به او رجوع کند؛ زیرا آنچه را که بدهکار به محیل بوده، با حواله منتقل به محتال کرده است.

اما اگر محال^{علیه} بری^ء باشد، این محذور وجود ندارد؛ زیرا بانک به محیل اذن داده که به او حواله بدهد و در نتیجه ذمه^{علیه} محال^{علیه} به محتال مشغول می شود و اصلاً معنای حواله همین است. اما وجهی ندارد که ذمه^{علیه} محال^{علیه} مشغول به محیل شود؛ چراکه اشتغال ذمه^{علیه} نیاز به سبب دارد و باید یکی از اسباب ضمان اعم از اتلاف، عقد، سیره^{عقلائیه} غیر مردوعه وجود داشته باشد، در حالی که اینجا اتلاف نکرده و عقد یا سیره^{عقلائیه} غیر مردوعه هم وجود ندارد. بله، بعد از اینکه محال^{علیه} دین محیل را پرداخت، چون در مقام عمل متحمل خسارت شده، لذا سیره^{عقلائیه} بر جواز رجوع به محیل است اما قبل از پرداخت نمی تواند رجوع کند. نتیجه هم این می شود که اگر محتال ذمه^{علیه} محال^{علیه} را بری^ء کند، دیگر محال^{علیه} نمی تواند به محیل رجوع کند و یا اگر محتال کمتر گرفت، محال^{علیه} هم به همان مقدار می تواند رجوع به محیل کند و از این جهت فرقی با ضمان ندارد.

المحیل، فلا وجه للحکم باشتغال ذمته. إذن فالصحيح انحصار الضمان في فرض أداء المحال عليه للحوالة، و عليه فيكون حال الحوالة حال الضمان في عدم جواز رجوع المأمور على الأمر إلا بعد الأداء بمقتضى القاعدة، و إن كان النصّ الوارد مختصاً بالضمان.

بررسی و نقد اشکال سید خوئی رحمته الله علیه

بعضی^۱ دیگر از اعلام نیز نظیر اشکال سید خوئی رحمته الله علیه را ذکر کرده‌اند، منتها مثل بسیاری از موارد دیگر، عبارات ایشان سهل المؤمنة و زیباتر وارد شده است. به هر حال در بررسی این اشکال می‌گوییم:

اینکه ایشان فرمود «اگر محالٌ علیه نسبت به محیل مشغول الذمة باشد و محتال را به او حواله بدهد، از آنجا که یک دین بیشتر نیست لذا یا محیل مالک ذمه محالٌ علیه است و یا محتال، و دیگر هر دو نمی‌توانند مالک باشند»، می‌گوییم: اگر مقصود مالک نهایی است که می‌تواند دین را وصول کند و پرداخت کننده هم نمی‌تواند به کسی مراجعه کند، این کلام درست بوده و امر واضحی است که یک دین نباید دو بار پرداخت شود. منتها ایشان نسبت به مثل مسئله تعاقب ایدی چه می‌فرمایند؟! اگر افراد متعددی بر شیئی دست گذاشته باشند تا اینکه به آخرین نفر رسیده باشد، ایشان و دیگران در آن مسئله فرمودند بعد از اینکه آن شیء تلف شد - و حتی شاید موجود بود، ولی قدر متیقن بعد از تلف - فردی که خسارت دیده می‌تواند به هر یک از این افراد مراجعه کند. بله، اگر به کسی مراجعه کرد که شیء نزد او تلف نشده، او می‌تواند به فرد بعدی و او هم به نفر بعدی مراجعه کند و هكذا تا آخرین نفری که شیء نزد او تلف شده که استقرار ضمان بر اوست.

در مورد حواله هم می‌توان نظیر این کلام را بیان کرد که مثل بانک در جایی که بدهکار به محیل است، هر چند محتال به واسطه حواله می‌تواند به بانک مراجعه کند، منتها می‌توان گفت ذمه بانک مادامی که پرداخت نکرده فقط مشغول به محیل است یا چه بسا کسی بگوید مشغول به هر دو نفر است و بعد از اینکه دین را به محتال پرداخت کرد، ذمه‌اش نسبت به هر دو ساقط می‌شود.

بنابراین چنین تشبیهی مانعی ندارد و قابل تصویر است، الا اینکه می‌دانیم عقلاء چنین کاری نکردند و ملاک را همان ذمه می‌دانند. و چون ملاک را ذمه می‌دانند می‌گویند اگر محیل ذمه‌ای را که مالک بود منتقل به محتال کرد، دیگر محالٌ علیه نسبت به محیل بری الذمة شده و محیل اجنبی از آن دین می‌شود، لامحاله محالٌ علیه و محتال به هر نحوی با هم توافق کنند ولو به إبراء ذمه، عقلاء محیل را اجنبی می‌دانند [و دیگر

۱. مهذب الأحكام (للسبزواری)، ج ۲۰، ص ۳۲۷:

تصویر هذا الاشتغال بالنسبة إلى الحوالة على البريء صحيح، و أما بالنسبة إلى الحوالة على المدينون فيحتاج إلى التكلف بأن يقال باشتغال ذمة المحیل بالنسبة إلى المحال علیه آنا ما ثم سقوطه بالتهاتر، و هو تكلف لا يحتاج إليه و تطويل بلا طائل.

ثم انه يمكن دعوى الملازمة العرفية في الجملة بين حصول الوفاء بقبول المحال علیه و اشتغال ذمة المحیل للمحال علیه. نعم، لا ريب في أن لهذه الملازمات العرفية مراتب متفاوتة شدة و ضعفا، فالملازمة بين الأداء و الاشتغال شديدة و بين القبول و الاشتغال دونها في الشدة، و به يمكن أن يجمع بين كلمات الاعلام بعد التأمل في مرتكزات الأنام.

محیل نمی‌تواند به محال‌علیه رجوع کند.]

آنچه گفتیم در جایی بود که محال‌علیه مدیون باشد، اما در جایی که بری‌الذمه باشد، می‌گوییم:

باید دید حکم قضیه نزد عقلاء چگونه است؛ چراکه این مسئله از اموری است که برهان بر نمی‌دارد. و بعید نیست در جایی که تصریح شده باشد، هر دو روش عقلانیت داشته باشد. یک روش اینکه محیل به محال‌علیه یعنی بانک در مثال ما تصریح کند که «طلبکارم را بر تو که بری‌هستی حواله می‌دهم و اگر قبول کردی، ذمه من به تو مشغول شود»، این روش ظاهراً نزد عقلاء مانعی ندارد و به مجرد اینکه محتال را حواله داد و محال‌علیه هم قبول کرد، ذمه محیل نسبت به محال‌علیه مشغول می‌شود. روش دوم اینکه محیل به محال‌علیه چنین بگوید «طلبکارم را به تو حواله می‌دهم و هر وقت پرداخت کردی، ذمه من به تو مشغول شود»، که این هم ظاهراً نزد عقلاء مانعی ندارد.

بنابراین در جایی که تصریح شده باشد، بعید نیست هر دو روش عقلانیت داشته باشد، اما در جایی که تصریح به این جهت نشده باشد؛ مثلاً محیل بگوید «طلبکارم را به عمرو بری‌هستی حواله می‌دهم»، و عمرو هم قبول کند ولی اصلاً تصریح به این جهت نشده باشد که محال‌علیه چه زمانی به محیل رجوع کند، در اینجا باید دید انصراف قضیه به چیست؟ آیا به این است که بعد از پرداخت محال‌علیه، ذمه محیل به او مشغول می‌شود یا به صرف قبول محال‌علیه ذمه محیل به او مشغول می‌باشد؟

می‌گوییم: حقیقت آن است که فهم قضیه و اینکه انصرافش نزد عرف چگونه است، مقداری مشکل است، لذا [در ظرف اینکه شک داشته باشیم و نتوانیم احراز کنیم] باید أخذ به مقدار متیقن کرد که هرگاه محال‌علیه پرداخت کرد، ذمه محیل نسبت به او مشغول می‌شود و قبل از پرداخت، استصحاب «عدم اشتغال ذمه محیل نسبت به محال‌علیه» جاری می‌شود. و این مطلبی است که فعلاً به ذهن ما می‌آید.

بنابراین می‌توان گفت اگر تصریح به یکی از دو روش شده باشد، مانعی ندارد و هر دو روش درست است. اما اگر تصریح نشده باشد از آنجا که احراز انصراف عرفی نمی‌کنیم، لذا قبل از پرداخت محال‌علیه، استصحاب «عدم اشتغال ذمه محیل نسبت به محال‌علیه» جاری می‌شود. ولی اگر کسی در اینجا احراز انصراف عرفی کند، مانعی ندارد و می‌تواند طبق آن حکم کند.

تذکر: ضمان کاهش شدید ارزش پول در قرض

همان‌طور که گذشت نظر برگزیده نسبت به اصل مسئله خلق پول این شد که خلق پول بانکی به حسب

اصل شرع مانعی ندارد، هرچند موجب کاهش ارزش پول شود. و اشاره شد این حکم به حسب اصل شرع و با صرف نظر از وظایف دولت‌ها و قوانینی است که جعل می‌شود و نیز با صرف نظر از عناوین محرم دیگر که ممکن است بر آن مترتب باشد، مانند اینکه مصداق غش، دروغ، اختلال نظام و سایر عناوین محرم باشد. منتها در تمام این مواردی که گفتیم خلق پول حرام نیست هرچند موجب کاهش ارزش پول شود، باید به این نکته توجه کرد که گرچه کسانی که بالفعل دارای پول هستند به واسطه خلق پول دچار ضرر کاهش ارزش پول می‌شوند، اما اگر افرادی پولشان نزد دیگران قرض باشد - از جمله کسانی که حساب‌های قرض الحسنه بانکی یا در قوه قرض الحسنه مانند حساب‌های جاری دارند - و کاهش ارزش پول به حدی باشد که عرفاً گفته شود این پول‌های موجود با پول سابق هنگامی که در بانک گذاشتند و اقراض محقق شد، دوئیت و تفاوت دارند ولو به صنف، این کاهش ارزش پول مورد ضمان است و مستقرضین و از جمله بانک‌ها، باید هنگام أداء علاوه بر اصل پول، مابه‌التفاوت را هم بپردازند و در نتیجه مقداری از آسیبی که به واسطه خلق پول به دارندگان پول وارد شده، جبران می‌شود. البته این در صورتی که شرط خاصی ولو ارتكازی نباشد مبنی بر اینکه مستقرض هر اتفاقی که افتاد، فقط به همان مبلغی که قرض گرفته برمی‌گردند. بنابراین چنانکه در مبحث پول ذکر کردیم، ضمان کاهش ارزش پول در قرض، دو شرط اصلی دارد؛ یکی اینکه تفاوت ارزش پول نسبت به زمان قرض به حدی باشد که عرفاً گفته شود این پول غیر از آن پول سابق - ولو به صنف - است. دوم اینکه شرطی ولو ارتكازی نباشد که مستقرض هنگام أداء به همان مقدار برمی‌گرداند هرچند ارزش پول کمتر شده باشد.^۱ و بعید نیست امروزه عرفاً این شرط وجود داشته باشد.

البته باید توجه داشت اینکه در اینجا گفتیم تفاوت به صنف کافی است، نمی‌توان این مطلب را به معاملات ربوی نیز سرایت داد، بلکه در آنجا تفاوت به صنف موجب حلیت معامله بالتفاضل نمی‌شود؛ یعنی در معاملات ربوی اگر صنف دو طرف معامله با هم متفاوت باشد، این موجب حلیت بیع نمی‌شود؛ مثلاً بیع گندم ردی با گندم جید همراه با تفاضل، ربای معاملی بوده و حرام است، هرچند از یک صنف نیستند. برخلاف باب قرض که گفتیم اگر کسی یک کیلو گندم جید قرض کند و بعداً یک کیلو گندم ردی برگرداند، این مبرء ذمه نیست. و حدس می‌زنم کثیراً ما قضیه ضمان مثلی‌ها را با قضیه معامله مثلی‌ها اشتباه گرفته‌اند. در معامله مثلی‌ها همین اندازه که اصل یکی باشد، کافی در حرمت معامله است هرچند صنف متفاوت باشد، برخلاف قرض که تفاوت صنف مورد ضمان است و اگر کسی گندم جید را تلف کرد باید

۱. شرط دوم در آن مبحث ذکر نشده است. مراجعه شود به *البیع*، ج ۱، ص ۷۴۴. (قیاسی)

گندم جید پس بدهد.

به هر حال اگر کاهش ارزش پول و قدرت خرید آن به حدی باشد که عرفاً گفته شود این پول، غیر از پول سابق است و با آن تفاوت دارد ولو به صنف، این کاهش ارزش پول در صورتی که شرط خاصی ذکر نشده باشد، مورد ضمان است. بله، نوسان‌های کم مورد ضمان نیست، کما اینکه در جای خود توضیح دادیم نوسان‌هایی که موجب نشود عرفاً به عنوان دو چیز تلقی شود، جزء بدیهیات است که در مثلثات موجب ضمان نیست!

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی